

رازگشایی ناهمراهی امام سجاد (علیه السلام) با مردم مدینه در واقعه حره

سیدعلیرضا واسعی*

طاهره سادات صالح شریعتی**

چکیده

امام سجاد (علیه السلام)، چهارمین پیشوای شیعیان، بنابر داده‌های تاریخی در قیام مردم مدینه علیه دستگاه خلافت یزید شرکت نکرد. دو سال پس از واقعه کربلا بود که مدنیان در تقابل با یزید، شورش پرهزینه‌ای به پا کردند که به حکم وقوع آن در حره واقم، محلی در شرق مدینه، واقعه حره نام گرفت. این رخداد بزرگ از دیرباز تحلیل‌هایی را به خود دیده و اظهارنظرهای چندی داشته است. از آن جمله، برخی واقعه حره را معلول خشونت یزیدیان با خاندان رسول خدا، به ویژه آنچه در روز عاشورا واقع شد، دانسته‌اند و دسته‌ای دیگر با اندکی تقلیل، آن واقعه را در آن دخیل دانسته‌اند. اما در هر حال آنچه آدمی را با پرسش جدی مواجه می‌سازد، عدم مشارکت و ناهمراهی امام سجاد (علیه السلام) به عنوان تنها خون‌خواه امام حسین (علیه السلام) و شهیدای کربلا، در آن شورش یا حرکت معترضان است. به راستی چرا امام با مردم مدینه در حرکتی که می‌توانست انتقامی علیه حاکمیت مستبدانه یزید و راهی برای تسکین آلام گذشته باشد، شرکت نکرد و حتی به تأیید آنان نیز نپرداخت و از آن بالاتر، با رفتاری رازآلود، به درخواست مروان بن حکم که خود یکی از افراد مورد کینه و تعقیب مدنیان بود، پاسخ گفت و از خانواده‌اش حمایت کرد؟ این دست کنش‌ها از یک سو اقدام مردم مدینه را دچار بحران مشروعیت می‌کند و از دیگر سو، وجهه امام را مورد هدف قرار می‌دهد که چرا با مردم هم‌نوا نبودند؟ این مقال با نگاهی به اصل واقعه، با این فرضیه که قیام مردم مدینه، تلاشی برای بازیابی موقعیت سیاسی از دست رفته بود، به تبیین رفتار امام سجاد (علیه السلام) می‌پردازد. فرضیه این نوشتار آن است که مشارکت نجستن آن حضرت در شورش مدنیان، از آن رو بوده که در آن تلاش ارزشمند و دین‌مدارانه را نیافته بودند تا بتوانند همراهی با آنان را توجیه کنند، نه آنکه از سر آسایش‌خواهی یا ترس از پیامدها و هزینه‌ها کناره گرفته باشند.

کلیدواژه‌ها: امام سجاد، واقعه عاشورا، مدنیان، شامیان، واقعه حره، مسلم بن عقبه.

* دانشیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی (نویسنده مسئول) vaseiali@yahoo.com

** کارشناس ارشد تاریخ اسلام

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۷/۲۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۸/۲۸]

مقدمه

امام سجاد علیه السلام که در واقعه کربلا، بنابه قول مشهور بیش از بیست سال داشت (ابن عنبه، ۱۳۸۰: ۱۹۳) پس از پشت سر گذاشتن مشکلات و سختی‌ها، به مدینه آمد و در آنجا ساکن شد. دو سال پس از آن، مردم مدینه در اقدامی همگانی، شورش علیه دستگاه خلافت یزید به پا کردند، اما آن حضرت بر خلاف ذهنیت اولیه که علی‌القاعده می‌بایست رهبری چنین حرکت انتقام‌جویانه را به دست گیرد، از آن کناره گرفت و هیچ‌گونه همراهی با رهبران شورش و مردم مدینه نکرد و حتی برابر روایتی، از آن ابراز ناراحتی کرد (دینوری، ۱۹۶۰: ۲۶۸) و از آن بالاتر، در اقدامی انسان‌دوستانه، خانواده مروان بن حکم اموی را که او نیز از افراد مورد هدف قیام کنندگان بود، بنا به خواسته مروان در حمایت خویش گرفت تا از تعرض شورشیان در امان بمانند. امام برای دور بودن از فضای اعتراضی، شهر مدینه را ترک کرد، در بیرون شهر سکنی گزید و پس از فروکش کردن غائله به شهر بازگشت. به همین سبب از تبعات شوم آن برحذر ماند.

مدینه در این زمان با اینکه از مرکزیت سیاسی فاصله داشت، هم‌چنان مرکز دیانت اسلامی و حامل سنت نبوی شمرده می‌شد. شخصیت‌های بزرگ حدیثی، تفسیری، کلامی و اجتماعی از صحابه‌زادگان و تابعان در مدینه حضور داشتند و مردمش در دیدگان دیگر مسلمانان از حرمت و اعتباری ویژه برخوردار بودند و رفتارشان تا حدی به مثابه الگوی اسلامی مورد عنایت دیگر مسلمانان بود. اما همراهی نکردن امام سجاد علیه السلام که برجسته‌ترین فرد خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله، بزرگ مدینه و شاخص دیانت بود، با آنان در غائله پیش آمده، پرسشی بنیادین است که پاسخی درخور می‌طلبد؛ چون از یک سو اساس رفتار مدنیان را با بحران مشروعیت مواجه می‌کند و از دیگر سو در شخصیت امام تردید وارد می‌کند.

این مقاله با کاوش منابع و داده‌ها و تطبیق مجموعه اضلاع واقعه، به تحلیلی منطقی آن می‌پردازد، هر چند هم‌چنان باب گفت‌وگو را در آن گشوده می‌داند.

الف) نگاهی به رخداد حره

سال ۶۳ هجری، مردم مدینه که گویی بر اساس محاسبه‌ای سیاسی اجتماعی وارد عمل شده بودند، با خلع یزید از خلافت، به اخراج امیر اموی شهر، عثمان بن محمد بن

ابی سفیان و تمامی امویان ساکن مدینه که بالغ بر هزار تن بودند، دست زدند. (اصفهانی، ۱۴۱۵ق: ۱، ۵۴؛ ابن کثیر، ۱۴۰۸ق: ۸، ۲۱۹) سپس با عبدالله بن حنظله، غسیل الملائکه، بیعت کردند. (ابن عبدربه، ۱۴۰۴ق: ۵، ۱۳۷-۱۳۹) پشتوانهٔ تئوریک دینی مدنیان یا سرعت عملشان یا اتحاد و انسجام آنان، به گونه‌ای بود که امیر مدینه و حامیانش نتوانستند هیچ مقابله و دفاعی داشته باشند. (طبری، محمد، ۱۴۰۳ق: ۵، ۴۸۳-۴۸۴) چون به سرعت در مقابل مدنیان سر فرود آوردند و تسلیم خواسته‌های آنان شدند. وقتی خبر این تنش‌ها به شام و یزید بن معاویه رسید که دوسالی خلافت مسلمین را به دست گرفته بود، به سختی برآشفته و خشمگین شد (اصفهانی، ۱۴۱۵ق: ۱، ۵۵؛ طبری، محمد، ۱۴۰۳ق: ۵، ۴۸۳؛ بلاذری، ۱۳۹۴ق: ۵، ۳۲۱) و به‌رغم وساطت دسته‌ای از بزرگان (ابن سعد، ۱۴۱۰ق: ۵، ۲۶۳؛ ذهبی، ۱۴۰۷ق: ۵، ۲۶) با سامان‌دهی سپاهی قدرتمند، درصدد سرکوبی مدنیان برآمد با اینکه می‌دانست بر اثر آن قریشیان (ابن جوزی، بی‌تا: ۱۴، ۶) صحابه و بزرگانی کشته خواهند شد. (طبری، ۱۴۰۳ق: ۵، ۴۸۵؛ ابن کثیر، ۱۴۰۸ق: ۸، ۲۲۰؛ نویری، ۱۴۲۳ق: ۲۰، ۴۸۸-۴۸۹) یزید، مسلم بن عقبه را که معاویه پیش از این او را فردی خیرخواه برای تصدی کارهای بزرگ توصیه کرده بود (ابن عبدربه، ۱۴۰۴ق: ۵، ۱۳۷؛ ابن کثیر، ۸، ۲۲۲ و ۲۲۳؛ ابن طقطقی، ۱۳۶۰ش، ۱۶۰) به فرماندهی سپاه برگزید و پس از تطمیع یکایک افراد، آنان را روانهٔ مدینه کرد. مردم مدینه، وقتی از حرکت شامیان اطلاع یافتند، بی‌گمان سازوکارهایی پیشه کردند و تاکتیک‌هایی به کار بستند تا در تقابل با یزیدیان توان ایستادگی بیابند؛ کندن خندق در بخش‌های قابل نفوذ اطراف شهر، یعنی همان جاهایی که در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله در نبرد احزاب کنده شده بود، (مسعودی، ۱۴۰۹ق: ۲۶۴؛ ابن جوزی، بی‌تا: ۶، ۱۵) کشیدن دیوار بلند در بخش‌هایی از شهر (یعقوبی، بی‌تا: ۲، ۲۵۰) و نیز مسموم کردن چاه‌های بیرون مدینه که در مسیر راه سپاهیان قرار داشت، از آن جمله بود، (خلیفه، ابن خیاط، ۱۴۱۴ق: ۱۴۹؛ ابو علی، مسکویه، ۱۳۷۹ش، ۲۰۶؛ ابن عساکر، ابوالقاسم، ۱۴۱۵ق: ۶، ۱۰۶) گرچه هیچ‌یک افاقه نکرد و مانع ورود مسلم و سپاهیان‌ش نشد.

مسلم بن عقبه در مسیر راه با اخراجی‌های مدینه مواجه شد و با همراهی آنان (ابن کثیر، ابوالفداء، ۸، ۲۲۲ و ۲۲۳)^۱ و راهنمایی عبدالملک مروان به سوی مدینه تاخت (ابن اثیر، عزالدین، ۱۳۸۵ق: ۴، ۱۱۴) و با خیانت بنی حارثه، از قبایل ساکن مدینه، داخل شهر شد، هر چند شمار زیادی از یارانش در خندق افتادند و جان باختند. (طبری، ۱۴۰۳ق: ۵، ۴۸۸، بلاذری، احمد، ۱۳۹۴ق: ۵، ۳۲۸ و ۳۳۵) او برابر فرمان یزید، سه روز مدینان را مهلت داد تا به اطاعت درآیند و دست از جدال بردارند. (نک: طبری، ۵، ۴۸۴-۴۸۵؛ نویری، شهاب‌الدین، ۱۴۲۳ق: ۲۰، ۴۹۱-۴۹۲) اما وقتی با مخالفت جدی آنان مواجه شد، به نبرد روی آورد. دو گروه ستیزنده در شرق مدینه، منطقه‌ای به نام حره واقم به مصاف هم رفتند که در نهایت به شکست سنگین مدینان انجامید؛ شایعه قتل مسلم، (طبری، ۱۳۷۵ش، ۷، ۳۱۱۰؛ ابن اثیر، عزالدین، ۱۳۷۱ش، ۱۱، ۲۴۸) تعدد فرماندهی در سپاه مدینه و تشتت تصمیم‌گیری،^۲ افزون بر نبود برنامه مشخص در میان آنان، چنین نتیجه‌ای را رقم زد. در این جدال، ابن غسیل، فرمانده ارشد مدینه که از اعتباری دینی برخوردار بود، پس از کشته شدن هفت یا هشت فرزندش، به قتل رسید (طبری، ۱۴۰۳ق: ۵، ۴۹۱-۴۹۶؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۳، ۱۱۵؛ ابن جوزی، ابوالفرج، بی تا: ۶، ۱۵) و ابن مطیع، دیگر فرمانده شورش، بی آنکه چگونگی آن روشن باشد، به مکه گریخت، به ابن زبیر پیوست و به عنوان یکی از سرداران وی به فعالیت پرداخت. (ابن سعد، ۱۴۱۰ق: ۵، ۲۶۵)

شامیان وقتی وارد شهر شدند، با این نگاه که با غیر مسلمان می‌جنگند،^۳ سه روز به کشتار مردم دست زدند و بی‌رحمانه به تاخت و تاز پرداختند (ابن حنبل، بی تا: ۴، ۳۷۰) و به هر کسی دست یافتند او را از پای در آوردند (ابن اعثم، ۱۴۱۱ق: ۱۶۱) و شهر را به ویرانی کشاندند، به گونه‌ای که کسی جرئت حضور در معابر و مجامع پیدا نمی‌کرد. در این

۱. بسیاری از اخراجی‌ها البته بر اساس برآوردهایی که از حاکمیت داشتند (هاشمی، الخلافه الامویه، ص ۷۹) یا به دلایلی دیگر، (ابن کثیر، همان، ۸، ۲۲۰) از همراهی پرهیز کردند، اما مروان در ترغیب و راهنمایی مسلم کوشید.

۲. می‌گویند عبدالله بن عباس در طائف بود و وقتی اخبار مدینه به او رسید، گفت: با دو امیر! شکست خورده‌اند. (ابن عبد ربّه، شهاب الدین، ۱۴۰۴ق: ۵، ۱۳۸؛ مسعودی، علی، ۱۴۰۹ق: ۲۰، ۷۶)

۳. بلاذری می‌نویسد: شامیان با مردم مدینه می‌جنگیدند و آنان را یهودی خطاب می‌کردند. (بلاذری، احمد، ۱۳۹۴ق: ۵، ۳۳۱)

مدت هیچ اذانی در شهر، حتی از مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده نشد و این تنها مهمه آشوبیان بود که فضای آنجا را آکنده بود. (دارمی، ۱۳۴۹ق: ۱، ۴۴) مسلم شهر مدینه را بر سپاهیان مباح ساخت تا آنچه تمایل دارند انجام دهند. گفته‌اند که در این سه روز گذشته از کشتار مردم، اموال زیادی را غارت کردند، خانه‌هایی را تخریب کردند،^۱ به تعقیب افراد پرداختند و حتی شکم زنانی را دریدند، (مقدسی، مطهر، بی تا: ۶، ۱۵) حرمت شمار زیادی از زنان و دختران را شکستند، (ابن طقطقی، محمد، ۱۴۱۸ق: ۱۶۰) دسته‌ای از مردم را به اسارت گرفتند و برخی را به حبس انداختند و برای اعمال سختی بیشتر در این سه روز، آنان را از غذا بازداشتند. (ابن جوزی، ابوالفرج، بی تا: ۶، ۱۶) علاوه بر اینها، بر اساس پاره‌ای از داده‌های متأخران، اسبان در مسجدالنبی جولان دادند و چون مردم از ترس پنهان شده بودند، سگان به داخل مسجد شدند و آن را آلودند. (حلبی، علی، ۱۴۰۰ق: ۱، ۲۶۸) بدین گونه مسلم که پس از این ماجرا به «مسرف» شناخته شد، از انجام مأموریت خود فارغ شد و در نامه‌ای (ابن کثیر، ابوالفداء، ۱۴۰۸، ۲۳۳) یا به همراه تعدادی از سرهای کشته‌شدگان، یزید را از آنچه انجام داده بود با خبر نمود. یزید نیز با دریافت آن بنابه روایاتی، با تمسک به شعر ابن زبیری که در آن از انتقام امویان از خزرجیان سخن رفته،^۲ عقده‌های تاریخی درون خویش را آشکارو از آنچه پیش آمده بود ابراز خرسندی کرد. (دینوری، احمد، ۱۹۶۰م، ۲۶۸؛ بلاذری، احمد، ۱۳۹۴ق: ۵، ۳۳۴)^۳

آنها کشته شدگان حرّه را در همان محل دفن کردند و مزاری به این نام تاکنون باقی است.^۴ گفته‌اند پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از آن درباره دفن آنان در این مکان مطالبی فرموده

۱. ابن بطریق می‌نویسد: تمام خانه‌های مدینه تخریب شدند، جز خانه علی بن حسین که مردی شامی از آن مراقبت کرد و خانه اسامه‌بن زید که سگی آن را پاس داشت و خانه زنی حمیری که خود آن را نگهبان بود! (ابن بطریق، العمده، ص ۳۲۱)

۲. ابن عبد ربه می‌نویسد: وقتی یزید به این شعر تمثل کرد، فردی به او گفت: مرتد شدی ای امیرالمؤمنین! در پاسخ گفت: درست می‌گویی، استغفار می‌کنم (ابن عبد ربه، شهاب الدین، ۱۴۰۴ق: ۵، ۱۴۰)

۳. هر چند برخی چون ابن کثیر، به مجعول بودن این انتساب گرایش داشته و آن را ناشی از اتهامات بر آمده از انگیزه‌های مذهبی می‌داند. (رک: ابن کثیر، ابوالفداء، ۱۴۰۸ق: ۸، ۲۲۴ و ۲۲۵)

۴. البته شماری از کشتگان حره در قبرستان بقیع مدفونند و محل دفن آنان، بر اساس اقوال شفاهی مشخص است.

و حتی برابر پاره‌ای از روایات، آنان را از یاران خود و مشمول رحمت الهی دانسته بود، (بیهقی، احمد، ۱۴۰۵ق: ۳، ۳۰۷؛ بکری، عبدالله، ۱۴۰۳ق: ۲، ۴۳۸) هر چند در صحت این خبر، به‌ویژه با در نظر داشتن روی آورد امام سجاد (علیه السلام) نمی‌توان اصرار ورزید. این قیام با همه گستردگی و فراگیری، بدون حضور و همراهی دسته‌ای از بزرگان بود؛ افرادی چون عبدالله بن عمر، فرزند خلیفه دوم، عمرو بن عثمان، فرزند خلیفه سوم، محمد بن حنفیه، فرزند امام علی (علیه السلام) خلیفه چهارم، علی بن عبدالله بن عباس، فرزندزاده عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و در رأس همه امام سجاد زین‌العابدین (علیه السلام) فرزند امام حسین (علیه السلام) که مورد توجه و احترام اکثریت مردم مدینه، بلکه جهان اسلام بود و بی‌گمان می‌توانست مانند پدر خود سردمداری قیام علیه یزید را به دوش بکشد، اما چنین نکرد. طبعاً این پرسش ابهام‌آلود برای پژوهنده واقعه حره پدید می‌آید که رفتار امام بر چه اساسی تبیین می‌پذیرد؛ آیا آسوده‌طلبی آن حضرت یا تجربه ناگوار عاشورا وی را از مشارکت بازداشته یا وی یزید را آن‌قدر آلوده و منحرف نمی‌دانسته که به تقابل با او برخیزد، یا امر دیگری وی را به اتخاذ چنین روشی کشانده بود؟ تأمل در ساخت و تدابیر واقعه، آدمی را آشکارا به این نتیجه می‌رساند که ناهمراهی امام، واکنشی طبیعی و اخلاقی در مقابل انگیزه یا انگیزه‌های قیام‌کنندگان بوده که از منظر دینی نمی‌توانست مساعدت ایشان را برانگیزد.

ب) امام سجاد (علیه السلام) و شورش مدینه

راویان اخبار و گزارشگران واقعه حره، در اینکه امام سجاد (علیه السلام) در شورش مردم حضور نداشته، اتفاق نظر دارند، چنانکه برآند یزید در توصیه خود به مسلم بن عقبه، آن حضرت را به‌طور خاص و با ذکر نام، از تعرض سپاه استثنا کرده و به جدیت خواسته بود تا حرمت آن حضرت را نگاه دارد. (بلاذری، احمد، ۱۳۹۴ق: ۵، ۳۳۰؛ ابن‌اعثم، احمد، ۱۴۱۱ق: ۱۶۴؛ ابن‌کثیر، ابوالفداء، ۱۴۰۸ق: ۸، ۲۲۰) آورده‌اند امام برای تبری خویش از شورش یا انکار آن و دوری از هیاهوی پیش آمده از شهر مدینه بیرون رفت و برای اعلام بی‌طرفی هر چه بیشتر، بنابه تقاضای مروان که پناهگاه امویان در زمان اخراجشان

بود، در عملی انسان دوستانه^۱ خانواده‌اش را در حمایت خود گرفت^۲ تا از تعدی مردم در امان بمانند.^۳ علاوه بر اینها، بنابر خبری، رسماً اقدام شورشیان را مردود دانست و آن را مذمت کرد. (دینوری، احمد، ۱۹۶۰م: ۲۶۸) همین رویکرد و توصیه، موجب شد تا شامیان پس از فروخواباندن شورش، از هرگونه تعرض به آن حضرت بپرهیزند و وقتی مسلم، پس از سلطه بر مدنیان، از یکایک آنان خواست تا به بردگی یزید را بیعت کنند، امام را از آن استثنا کرد و بدیشان ملاطفت نمود. (مسعودی، بی تا: ۲۶۵؛ حمیری، ۱۹۸۴م: ۱۹۳)

همراهی نکردن امام قطعاً داوری متفاوتی را درباره واقعه پدید می‌آورد، به‌ویژه اگر دغدغه‌های پیشوایان آن حضرت، همراه با حس دردمندانه‌ای که پس از رخ داد عاشورا یافته بود، در نظر آید، پیچیدگی قضیه افزون می‌شود. چنانکه گفته شد، این ناهمراهی نمی‌توانست زاده مسائل پیش گفته یا اعتراضی به ناشایستگی رهبران قیام بوده باشد، لذا بازخوانی راز و انگیزه شورشیان، رمز رفتار امام را می‌گشاید، اما پیش از آن لازم است رویکردهای عرضه شده، به اختصار مرور شود.^۵

ج) رویکردهای ارائه شده در تبیین شورش مدینه

چند نظریه در باب علل و عوامل شورش اهل مدینه بیان کرده‌اند:

۱. طبری عمل امام را از سر دوستی کهن می‌داند (طبری، محمد، ۱۴۰۳ق، ۵، ۴۸۶)، اما شهادی با نقد جدی آن، اقدام امام را از سر انسان دوستی می‌شمارد. (رک: شهادی، جعفر، ۱۳۵۹ش، ۸۲)
۲. همسر مروان، عایشه دختر عثمان بن عفان بود. (رک: بلاذری، احمد، ۱۳۹۴ق، ۵، ۳۲۴؛ مجلسی، محمد باقر، ۱۴۱۳ق، ۴۶، ۱۳۸) عسکری ذیل عنوان «امام سجاد بنی امیه را پناه می‌دهد!» از آن یاد می‌کند. (عسکری، سید مرتضی، ۱۴۱۰ق، ۳، ۱۸۳)
۳. این ادعا که محاصره شدگان به امام پناه برده و زنان و کودکانشان را به او سپردند تا در حمایت آن حضرت از اذیت و آزار در امان باشند، سخن بر پایه ای نیست. برای اطلاع از این ادعا، رک: <http://aldair.net/forum/showthread.php?t=74344>
۴. برخی بی استناد به منبعی تاریخی مدعی شدند چون شورش مردم مدینه به حکومت عبدالله ابن زبیر وابسته بود، امام به تقیه روی آورد. (خضری، احمد رضا، ۱۳۸۶ش، ۲۰۶-۲۰۷) این سخن، جدای از آن چه ذکر شد، موجهی مقبول برای ناهمراهی امام نمی‌تواند باشد.
۵. این دیدگاه‌ها به تفصیل در کتاب واقعه حره، رویارویی ارزش‌های دینی و سنت‌های جاهلی از صاحب این قلم، بررسی شده است. (رک: واسعی، سید علیرضا، ۱۳۹۲ش، فصل سه و چهار)

۱. رویکرد مذهبی و عاطفی؛

دسته‌ای از نویسندگان، اعتراض مردم مدینه را زاده‌شور کربلا و برآمده از خشمی دانسته‌اند که مسلمانان از مواجهه‌دستگاه خلافت با خاندان رسول خدا پیدا کرده بودند، چنانکه برخی از شورش‌ها مثل قیام توایین به گونه‌ی مستقیم از آن ناشی شده بود. (طبری، محمد، ۱۴۰۳: ۲، ۴۹۸؛ بلاذری، احمد، ۱۳۹۴: ۵، ۲۰۵) تردیدی نیست که شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش تأثیر بسیار شگرف بر شیعیان به جای گذاشت (جلوب، جون، ۱۹۶۶م: ۱۰۹ و ۱۱۲) و سرنوشت غم‌انگیز نواده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله، عواطف اخلاقی و مذهبی مردم را به هم ریخت. (جعفری، سید حسین محمد، ۱۳۶۶ش: ۲۶۱) مسعودی آن را در تحریک مردم مؤثر می‌داند (مسعودی، علی، ۱۳۷۴ش: ۲۰۷۳) و بلعمی از قیام مردم به دنبال واقعه‌ی عاشورا و کشته شدن فرزند رسول خدا، به منظور واگذاری خلافت به علی بن الحسین علیه السلام سخن می‌راند. (بلعمی، ۱۳۷۸ش: ۴، ۷۱۹-۷۲۰) پسینیان، چون امیرعلی برآند که فجایع و کشتار کربلا عالم اسلام را به لرزه درآورد. او می‌نویسد: این احساسات در مدینه به قدری سخت و شدید بود که یزید برای فرونشاندن هیجان آنجا، یک نفر را به عجله تمام به حکومت فرستاد. اهل مدینه به صواب‌دید معاریف شهر، هیثی به دمشق فرستادند که برای یاران و کسان حضرت حسین علیه السلام در مصایب وارده چاره‌ای بجویند، ولی هیث نام‌برده با حال تنفر از زندگی زشت و نفرت‌انگیز یزید و رفتار بدی که با آنها شده بود، مراجعت نمودند، مردم شهر این حال را که دیدند در غضب شدند، برای خلع او از سلطنت برخاستند و فرماندار را از شهر بیرون کردند (امیرعلی، ۱۳۶۶ش: ۹۵) و در جای دیگر آورده است: سرنوشت غم‌انگیز حسین و کودکان او موجی از بیزاری در دنیای اسلام به وجود آورد و تغییر ناگهانی عواطف که از آن ناشی شد سرانجام موجب نجات و رستگاری "دین" گردید. (امیرعلی، ۱۳۶۶ش: ۲۷۸)

برای این رویکرد در متون اولیه البته می‌توان پشتوانه‌ای یافت، چنانکه تمسک عبدالله بن زبیر به این حادثه در بدنمایی چهره‌ی یزید جالب توجه است. وی در تحریک مردم گفت: به خدا حسین را کشتند در حالی که شب زنده‌داری‌اش زیاده بود و روزهای بسیاری را روزه داشت و در آنچه اینان در آن قرار دارند [امر حکومت] چه از نظر دین و چه از نظر فضل، سزاوارتر بود. (العش، یوسف، ۲۰۰۵م: ۱۷۴-۱۷۵؛ جلوب، جون،

۱۹۶۶م: ۱۰۹) این تمسک، بی گمان ناشی از نوع نگاه مردم به آن حادثه بود که وی برای پیشبرد اهداف خود از آن بهره جست. (نک: ابن اثیر، ۱۳۷۱ش: ۳، ۲۷۵) همچنین علاقه مندی برخی از سران قیام، چون ابن مطیع به امام حسین علیه السلام می تواند مؤید این دیدگاه باشد، (ابن عبد ربّه، ۱۴۰۴ق: ۵، ۱۲۵) هر چند در خطابه ها و سخنان باقی مانده از رهبران این قیام، نکته ای که آشکارا حاکی از این تأثیرگذاری باشد، دیده نمی شود، به آسانی نمی توان انگیزه اصلی و محوری شورشیان را در این مقوله جست.

۲. رویکرد اخلاقی و ارزشی

برخی دیگر معتقدند که آگاهی یافتن تفصیلی از شخصیت غیر اخلاقی یزید عنصر اصلی قیام بود. با این توضیح که مدنیان هر چند از شخصیت یزید و نوع تعامل وی با دیانت و مسلمانان بی اطلاع نبودند، اقدام عثمان بن محمد بن ابوسفیان، والی نوپای مدینه، در اعزام دسته ای از بزرگان به شام و دربار یزید، که البته به قصد ایجاد پیوند بیشتر انجام شده بود، نتیجه عکس داد؛ زیرا آنان در ملاقات با یزید، رفتارهایی را مشاهده کردند که با شاخصه های اسلامی همسویی نداشت و طبعاً چشم پوشی از آنها ممکن نبود. از این رو پس از بازگشت به مدینه، به رغم هدایایی که از او گرفته بودند، پرده از کارهای یزید برداشتند، از وی تبری جستند و از خلافت خلعتش کردند. عبدالله بن حنظلّه که به اتفاق فرزندان در این سفر حضور داشت، پس از بازگشت به ایراد سخن علیه یزید پرداخت و اظهار داشت: اگر غیر فرزندانم یاوری نداشته باشم، به جهاد با او خواهم رفت و پذیرش هدایا را نیز در راستای یافتن قوایی برای مبارزه با او ذکر کرد. پس از این مردم برخاستند و با او بیعت کردند. (خلیفه، ۱۴۱۴ق: ۱۴۸ به بعد) برخی این ملاقات و گفت و گو را تابع خواسته یزید ذکر می کنند (طبری، ۱۴۰۳ق: ۴، ۳۶۸) که برای اثبات مشروعیت خویش و خنثی سازی تبلیغات عبدالله بن زبیر در حجاز، به آن روی کرد. (بلاذری، ۱۳۹۴ق: ۵، ۳۲۰) اما ناآشنایی اش با فرهنگ اصیل اسلامی، او را به خطا کشاند و به شکل غلطی از مدنیان پذیرایی کرد که نه تنها خوشایندشان نشد، بلکه موجب تنفر بیش از پیش آنان گردید. (یعقوبی، بی تا: ۲، ۱۸۶) این رویکرد نیز تا حدی می تواند موجب تشدید اعتراض مردمی گردد، اما توان بسیج همگان علیه دستگاه حاکمیت را ندارد.

۳. رویکرد مبتنی بر فشار اقتصادی و مالی

دسته‌ای به مقوله تقاضای ارسال مالیات مدینه به شام اشاره کرده و آن را علت شورش برشمرده‌اند. می‌گویند وقتی عامل مالیات معاویه از والی مدینه خواست تا همانند دیگر سال‌ها گندم و خرما به شام حمل نماید، مردم جلوی او را گرفتند و از دادن اموال ممانعت کردند. این امر به تعارض میان والی و مردم انجامید، در نتیجه مردم بر او وخویشانش از بنی‌امیه تاختند و آنان را از شهر بیرون راندند و سنگبارانشان کردند. (یعقوبی، بی تا: ۲، ۱۹۰) دینوری به تفصیل از این عامل سخن می‌راند و راز اصلی شورش را در آن می‌داند. (۱۴۱۸ق: ۱، ۲۲۹) از نویسندگان امروزی هم برخی چنین باوری دارند. (زرگری نژاد، ۱۳۸۱ش: ۱۷۵)

۴. رویکرد قوم‌گرایی و رقابت دیرینه

دسته‌ای از نویسندگان معاصر بر عنصر نژادی و رقابت‌های قومی انگشت می‌نهند (نک: بیضون، ۱۴۰۳ق: ۲۵۰ به بعد) و برآنند که رقابت‌های جنوبی و شمالی ریشه‌دار در سرزمین حجاز که در عهد نبوی تا حدی رنگ باخته بود، به ویژه با قدرت‌یابی امویان، از نو شکوفا شد و زمینه چالش‌هایی را فراهم کرد که یکی از آنها شورش مدینه بود. (نک: واسعی، ۱۳۹۲ش: ۲۷ به بعد و ۱۳۸ به بعد) چنانکه برخی از رفتارهای خلیفه مؤید این رویکرد است؛ گماردن افراد ناپخته اموی به ولایت مدینه (طبری، محمد، ۱۳۷۵ش: ۷، ص ۳۰۹۶-۳۰۹۸) و همچنین نوع مواجهه‌ای که کارگزاران خلافت با رقیبان خود داشتند. آورده‌اند وقتی عمرو بن سعید در زمانی پیش‌تر، جایگزین ولید اموی امیر مدینه شده بود، از فرمانده گزوه شهر، مصعب بن عبد الرحمن بن عوف خواست تا خانه‌های بنی‌هاشم و آل‌زبیر را تخریب کند و وقتی او حاضر به چنین کاری نشد، عمرو بن زبیر را به جایش برگزید و به دست او خواسته خویش را عملی ساخت. (اصفهانی، ۱۴۱۵ق: ۵، ۵۲) این رفتارهای تحریک‌آمیز می‌تواند ذیل رویکرد پیش‌گفته ارزیابی شود. بر این اساس آنچه عامل اصلی قیام مدنیان قلمداد می‌شود، رقابت‌های قومی و تحرکات اقتدارجویانه یا ریاست‌طلبانه قبیله‌ای است.

این رویکردها البته قابل اعتنا و تأملند و واقعیت آن است که همه آنچه به مثابه علت شمرده شده، در تحریک مردم مدینه و نیز مقابله شامیان تأثیر داشته است و انکار آن از

منظر مطالعات تاریخی و جامعه‌شناسی تاریخی، علمی شمرده نمی‌شود، اما پرسش اساسی آن است که آیا هیچ یک از آنها می‌تواند علت اصلی و نقش محوری رخداد را تبیین کند؟ فرضیه نوشتار آن است که علت اصلی را در جای دیگری باید جست که با کنشگری امام سجاد علیه السلام الگوی برتر مسلمانی و پیشوای آگاه زمان، سازگار باشد؛ چرا که بی‌گمان او بر اساس واقعیت‌هایی تصمیم گرفته، نه از روی ترس یا دنیاخواهی. آن حضرت چون قیام مردم را امری دینی و معطوف به اصلاح جامعه نمی‌دانست، نتوانست با آن همراهی کند. بر این اساس، علت شورش را در امر دیگری باید جست.

(د) بازیافت حقوق سیاسی - اجتماعی؛ برداشتن فاصله میان انتظار و دست‌آورد

گرچه تبیین دقیق وقایع و رویدادهای اجتماعی آسان نیست، با کاوش در منابع تاریخی و استقرای نسبی می‌توان به گمانه مقرون به واقعی دست زد و با پشتوانه دسته‌ای از شواهد، آن را به مثابه نظریه ابراز داشت. درخصوص قیام مردم مدینه، ضمن آنکه چند عاملی بودن مورد قبول این نوشتار است، عامل اصلی را احساس دور شدن و محروم ماندن مدنیان از حقوقی می‌داند که پس از اسلام از آن خود ساخته بودند. تاریخ به روشنی گواهی می‌دهد که مدنیان در شکل‌گیری حکومت اسلامی، بقای اسلام و تکوین حیات مسلمانی نقشی برجسته داشته‌اند (ابان، ۱۳۷۵ ش، ۶۲؛ دیاربکری، بی تا: ۱، ۳۵۳؛ نک: ابوزهره، ۱۴۲۵ق: ۱، ۴۴۴ به بعد) و همین امر موجب شد تا پیامبر صلی الله علیه و آله به بهانه‌های مختلف و در زمان‌های گوناگون، از یک سو زبان به ستایش آنان بگشاید و آنان را بزرگ دارد و از دیگر سو رعایت حال آنان را به دیگران توصیه نماید. (نک: بلاذری ۱۳۹۴ق: ۵، ۱۸؛ قزوینی ۱۳۷۳ش: ۱۵۸) نقش‌آفرینی چشمگیر و نیز توصیه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله، به‌طور طبیعی انتظاری را در مدنیان ایجاد کرده بود که به مراتب از آنچه در دوره‌های بعد در اختیار داشتند، بیشتر بود و طبعاً در پی فرصتی بودند تا حقوق خویش را استیفا نمایند و جایگاه قبلی یا درخور خویش را بازیابند.

شهر مدینه که به تعبیر ابن کثیر، با هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنجا، پناهگاه اولیا و بندگان صالح، دژ مستحکم مسلمانان و خانه هدایت مؤمنان شد، (ابن کثیر، ۱۴۰۸ق: ۸، ۲۱۶) فارغ از تبارشناسی ساکنانش که از هاشمیان بوده‌اند یا اموی و از منطقه جنوبی و یمانی به شمار می‌رفته‌اند یا شمالی و حجازی، خود موضوعیت یافته بود؛ مدینه در حفظ جان

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و مسلمانان اولیه و بارور شدن اسلام به شدت نقش آفرید و همین امر موجب شد تا پیامبر، آن را شهر خویش بخواند (بخاری ۱۴۰۱:ق. ۳، ۲۵؛ یاقوت حموی ۱۳۹۷:ق. ۱، ۹۳۹ و ۳، ۷۵۱) و توصیه‌هایی درباره آن داشته باشد. (ابن کثیر ۱۴۰۸:ق. ۸، ۲۲۴؛ ابن بطریق ۱۴۰۷:ق. ۳۲۲؛ سبط بن جوزی ۱۴۱۸:ق. ۲۵۹-۲۶۰)

این دست سخنان موجب شد صحابه و به‌ویژه خلفای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همچنان مدینه را مرکز اسلام بدانند، ساکنانش را محترم بدانند و سنت نبوی را در حیات آنان بجویند، ولی گذر زمانه، رقیبان دیروز را که امروز خود داعیه مسلمانان داشتند، به عرصه اقتدار کشاند؛^۱ آنان که مترصد فرصتی بودند تا سروری خویش را نشان دهند.^۲ امارت یزید بن ابوسفیان در شام و پس از وی جانشینی معاویه که از سوی عمر بدو واگذار گردید، سرآغاز وارونگی سیاست اسلامی بود که با خلافت عثمان که البته طی پروژه‌ای صورت بسته بود، (خطبه شقشقیه؛ جرجی زیدان ۱۳۷۲:ش، ۵، ۶۱) کامل شد، چنانکه آورده‌اند ابوسفیان با خلیفه شدن عثمان گفت: ای بنی امیه اکنون که خلافت در دست شما قرار گرفته، آن را مانند گوی به همدیگر پاس دهید و نگذارید از دست شما بیرون رود. سوگند به آن کسی که ابوسفیان به آن سوگند یاد می‌کند، نه دوزخی هست و نه بهشتی. بدین گونه از آنچه پیش آمد ابراز خرسندی کردند. (ثقفی ۱۳۷۳:ش، ۴۸۳) عثمان نیز، چنانکه ابوسفیان بدو گوشزد کرده بود، (مقریزی ۱۳۷۰:ش، ۵۹) خویشاوندان اموی خود را بر کارهای حکومتی گمارد و آنان را بر مردم مسلط کرد، حکومت ولایات و شهرها را به آنها داد، زمین‌های مزروعی و املاک فراوان به ایشان بخشید و بیت‌المال و خراج و صدقات را در اختیارشان قرار داد، دستشان را باز گذاشت تا هر کاری می‌خواهند انجام دهند. (ثقفی، ۱۳۷۳:ش، ۴۸۳)

۱. طبری می‌نویسد: وقتی ابوبکر خلافت یافت، ابوسفیان با خشم گفت: ما را چه شد که به ابوفصل از تیره بنی عبد مناف! گفتند: پسر را ولایت داد (می‌دهد)، گفت: رسم خویشاوندی به جای آورد! (طبری ۱۴۰۳:ق. ۳، ۲۱۰)

۲. بنی امیه یک هدف، یک مقصد، و یک منظور داشتند و آن این که مانند زمان جاهلیت رئیس و فرمانروا باشند و برای رسیدن به این منظور هر وسیله‌ای را دست‌آویز می‌ساختند، و از ارتکاب هیچ عملی خود داری نداشتند. (جرجی زیدان ۱۳۷۲:ش، ۱، ۶۴)

در این فرایند، طبیعی بود که نه تنها مدنیان، بلکه غیر امویان مکی نیز به حاشیه رانده شوند. از این رو گفته‌اند: هنگامی که عثمان به خلافت رسید با اینکه به عمر قول داده بود عاملان او را از کار بر کنار نکند، هنوز یک‌سال از این تعهد نمی‌گذشت که به عزل و نصب گسترده گماشتگان پیشین پرداخت. سعد بن ابی وقاص را از حکومت کوفه برداشت و خویشاوند خود ولید بن عقبه بن ابی معیط را که به پیغمبر دروغ گفته و آیه نبأ درباره‌اش نازل شده بود، به جای او گمارد و چون فساد این حاکم بر مردم کوفه، گران آمد او را برداشت و مردی از آل امیه (سعید بن عاص) را به حکومت نصب نمود. سعد بن ابی سرح را که به پیامبر دروغ بست و پس از مسلمانی کافر شد و دیگر بار پس از فتح مکه از بیم، خود را مسلمان خواند، ولایت مصر داد. ابوموسی اشعری را که از یمانیان بود و از جانب عمر بر بصره حکومت می‌کرد، چند سالی در این شغل باقی گذاشت ولیکن قریش و مخصوصاً خویشاوندان خلیفه متوجه شدند که سر رشته سه ولایت را قریش در دست دارد، کوفه در دست ولید، شام در دست معاویه و مصر در دست عمرو عاص است، یعنی حاکمان این سه ولایت همه از «مضری» اند و تنها بصره مانده است که ابوموسی اجنبی (یمنی) بر آن حکومت دارد. می‌گویند مردی مضری از بنی ضبه نزد عثمان رفت و گفت: مگر کودکی در میان شما نیست که او را بزرگ انگارید و حکومت بصره را به او بدهید، این پیر تا چه وقت باید در آنجا باشد. سرانجام عثمان او را عزل کرد. (شهیدی ۱۳۵۹، ش، ۷۱-۷۲)

این نگاه که از پیش آغاز شده بود، همچنان ادامه یافت و از نگاه تنگ اموی-اجنبی، به شامی-مدنی مبدل شد؛ چرا که شام عهده‌دار اقتدار سیاسی خلیفه اموی و حافظ دیانت متمایزی بود که البته امویان سردمدار آن بودند. رقابت شامی - مدنی البته یک‌باره حاصل نشد. از زمانی که این دیار به عنوان مرکز حکومت اسلامی شناسایی گردید و معاویه خود را خلیفه مسلمانان خواند، جبهه جدیدی پدید آمد که صحنه‌گردانان آن از اسلام، جز آنچه معاویه و هم‌اندیشان‌ش به آنان آموخته و با روایت‌سازی کوشیده بودند تا خود را اساس اسلام نشان داده (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق: ۱، ۲۸۴ به بعد و ۳۳۶ به بعد) و مخالفت با خود را به مثابه انحراف از دین قلمداد کنند، (ابن حنبل، بی‌تا: ۳، ۴۹۹؛ الهیسمی، ۱۴۰۸ق: ۱۰، ۶۰) چیزی نمی‌دانستند. اینان بیشتر اهل جهاد و جنگاوری بودند تا اهل خردورزی و دانشمندی (رازی، ۱۳۷۱ق: ۱، ۲۹) و از همین جاست

که وقتی با قتل عثمان مواجه شدند و پیراهن خون‌آلود وی را به دست آوردند، بیش از پنجاه هزار نفر به خواست معاویه زیر پیراهن خونین او جمع شدند و با اشک چشم، ریش‌های خود را خضاب کردند تا انتقام خون او را بگیرند. (دینوری، ۱۹۶۰م، ۱۴۲) بدیهی بود که چنین وضعیتی نمی‌توانست خوشایند آنانی باشد که برای اسلام کوشیده و در باروری آن از همه دارایی خویش گذشته بودند. مدنیان که بزرگان علم و فقیهان دین را با خود داشتند (رازی، ۱۳۷۱ق: ۱، ۲۹) به خوبی از آنچه پیش می‌آمد آگاهی داشتند و منتظر فرصتی بودند تا شامیان را به جای خود بنشانند، هر چند این رویکرد در نسل بعدی، بیشتر هویت سیاسی یافته بود تا دینی. البته روشن است که برای شامیان چنین تدبیری پذیرفتنی نبود و در مقام مقابله از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کردند، چنانکه واقعه حره به خوبی آن را نشان داده است.

ه) دغدغه‌های غیر ارزشی؛ راز ناهمراهی امام

آنچه محرک مدنیان برای خیزش علیه حاکمیت یزید بود، بیش از هر چیزی، تلاش برای دست یافتن به موقعیت از دست رفته سیاسی و به تبع آن دینی بود که آنان را به انتظار فرصتی نشانده بود تا خواسته خود را عملی سازند. رفتن هیئتی از مدینه به شام و دیدار حضوری با یزید و مشاهده رفتار او، همچنین اوضاع حاکم بر جامعه مدینه، مکه و شام، و نیز بحران عاطفی پدید آمده از پس واقعه عاشورا، آنان را به تحلیلی مبتنی بر سستی دستگاه خلافت و امکان براندازی آن کشاند که هم نسل قدیم را که دغدغه دین داشتند ارضا می‌کرد و هم نسل جدید را که در پی بازیافت موقعیت سیاسی بودند، بسیج می‌کرد؛ تصویری که ریشه در احساس حقارت مدنیان در مقابل شامیان داشت و ذیل "فاصله میان انتظار مدنیان و یافته‌های آنان (اصطیاد) " خودنمایی می‌کرد و طبیعی بود که جرعه کوچک یا بهانه خردی آنان را علیه دست‌اندرکاران این وضعیت بشوRAND، چنانکه چنین شد.

بنابراین به زعم این نوشتار، قیام حره برای احیای حقوق سیاسی و شهروندی رخ داده بود، بی آنکه دغدغه‌های دینی یا نقش‌آفرینی دیگر عوامل در آن به صورت کامل و صددرصدی نادیده انگاشته شده باشد. همین نقطه کانونی انحراف از مسیر ارزش‌های دینی بود، هر چند راه دیگری شاید فراروی مدنیان برای احقاق حقوق از دسته رفته‌شان

متصور نبود. این اقدام چون نه بر اصول اسلامی و آموزه‌های ارزشی استوار بود، نه در راستای تقویت حیات اجتماعی یا توسعه ارزش‌های انسانی و نه از دورنمای روشنی بهره داشت، دسته‌ای از بزرگان مدینه، از جمله امام سجاد (ع) را به کناره‌گیری کشاند، (طبری، ۱۴۰۳ق: ۴، ۳۷۲؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۴، ۱۱۳؛ ابن کثیر، ۱۴۰۸ق: ۸، ۲۱۹) در حالی که در نگاه اولیه او می‌بایست جلودار مبارزه با یزید و دستگاه حاکمیتش باشد. بی‌گمان امام سجاد (ع) از انتقام خون شهدای کربلا استقبال می‌کرد، اما وقتی دغدغه‌های مردم را در چیزی یافت که با مبانی ارزشی اسلامی ناساز بود، نه تنها با آنان همراه نشد، بلکه ناصوابی حرکت آنان را علنی به رخشان کشید (طبری، ۱۴۰۳ق: ۵، ۸۶؛ ابن اثیر، ۱۳۷۱ش، ۱۱، ۲۴۵) و بی‌پروا از ملامت‌های احتمالی از آنان دوری گزید.

نتیجه

با توجه به آنچه گذشت، راز همراهی نکردن امام سجاد (ع) در واقعه حره را تا حدی می‌توان گمانه زد. هر چند مردم مدینه پس از واقعه عاشورا و به دنبال رفتار شنیع یزید با خاندان رسول خدا (ص) برضد وی شوریدند و نیز با وجود اینکه رهبران قیام، بر ناشایستگی یزید و انحطاط اخلاقی جامعه از ارزش‌های دینی انگشت نهاده بودند، اما آنچه انگیزه اصلی و پیشرونده عموم مردم بود، فسق و فجور یزید و دغدغه اصلاح جامعه و به کرسی نشاندن حق نبود، بلکه این رقابت سیاسی و اجتماعی بود که مردم مدینه را علیه شامیان تحریک کرده بود و شاید با این ذهنیت که بحران‌های پیش‌آمده رمق حاکمیت را ستانده و به آسانی می‌توان با آن مقابله کرد، به این سبب دست به شورش زدند، اما امام سجاد (ع) که از چنین نگرش‌هایی به دور بود، به کناره‌گیری از آن روی کرد تا از یک سو بر رفتار شورشیان صحه نگذارد و از دیگر سو در خون‌ریزی و آبروبری مردم سهیم نباشد.

روشن است که غرض این مقال مخدوش کردن شخصیت همه شورشیان نیست، بلکه غرض آن است که رویکرد حاکم بر فضای جامعه مدینه، چیز دیگری بود. از این رو دسته‌ای از بزرگان مدینه، از آنان کناره گرفتند و حتی امام سجاد (ع) با پناه دادن خانواده مروان، به گونه‌ای اقدام مدنیان را با پرسش مواجه نمود. آن حضرت با اینکه تا

۲۰ / رازگشایی ناهمراهی امام سجاد علیه السلام با مردم مدینه در واقعه حره

آخر عمر خود، در مدینه زیست، هیچ گاه از آن واقعه سخن به میان نیاورد، چنان که هرگز با نیروهای مقابل نیز همراه نشد، بلکه خود مسیر دیگری را پیمود که در همیشه تاریخ الگوی حق‌پویان است.

منابع

۱. قرآن مجید، ترجمه عبدالمحمد آیتی.
۲. نهج البلاغه، ترجمه شهیدی.
۳. ابان بن عثمان الاحمر (۱۳۷۵ش / ۱۴۱۷ق). المبعث و المغازی، تحقیق رسول جعفریان، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۴. ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی‌الکرم (بی‌تا). اسد الغابه، بیروت: دارالکتب العربی.
۵. _____ (۱۳۸۵ق / ۱۹۶۵م). الکامل فی التاریخ، بیروت: دار صادر.
۶. _____ (۱۳۷۱ش). کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
۷. ابن اعثم کوفی، احمد (۱۴۱۱ق)، الفتوح، تحقیق علی شیری، اول، بیروت: دارالاضواء للطباعة و النشر و التوزیع.
۸. ابن بطریق: حافظ یحیی بن حسن اسدی (۱۴۰۷ق). العمدة عیون صحاح الاخبار فی مناقب امام الابرار، قم: موسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین.
۹. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد (بی‌تا). المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوك، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، چ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۰. ابن حنبل، احمد (بی‌تا). مسند احمد، بیروت: دار صادر.
۱۱. ابن سعد، محمد بن سعد بن منیع هاشمی بصری (۱۴۱۰ق / ۱۹۹۰م). الطبقات الکبری، تحقیق محمد عبد القادر عطاء، اول، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۲. ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا المعروف (۱۳۶۰ش). تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، دوم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۳. ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا المعروف (۱۴۱۸ق / ۱۹۹۷م). الفخری فی الآداب السلطانیة و الدول الاسلامیه، تحقیق عبد القادر محمد مایو، اول، بیروت: دار القلم العربی.
۱۴. ابن عبد ربّه، شهاب الدین (۱۴۰۴ق). العقد الفرید، اول، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۵. ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن حسن بن هبة الله (۱۴۱۵ق / ۱۹۹۵م). تاریخ مدینة دمشق، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالفکر والطباعة و النشر و التوزیع.
۱۶. ابن عنبه، جمال الدین احمد بن علی حسینی (۱۳۸۰ق / ۱۹۶۱م). عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، تصحیح محمد حسن آل طالقانی، نجف: مطبعة الحیدریه، چاپ دوم.

۱۷. ابن قتیبہ دینوری، ابو محمد عبدالله بن مسلم (بی تا). *الامامة والسياسة*، تحقیق طه محمد الزینی، بیروت: مؤسسه الحلبي.
۱۸. ابن قتیبہ دینوری، ابو محمد عبدالله بن مسلم (۱۴۱۸ق). *عیون الأخبار*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۹. ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن کثیر دمشقی (۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م) *البدایة والنهایة*، تحقیق علی شیر، اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۰. ابو علی مسکویه رازی (۱۳۷۹ش). *تجارب الامم و تعاقب الهمم*، تحقیق ابوالقاسم امامی، دوم، تهران: سروش.
۲۱. ابوزهره، محمد (۱۴۲۵ق). *خاتم النبیین*، قاهره: دارالفکر العربی.
۲۲. اصفهانی، ابوالفرج علی بن حسین (۱۴۱۵ق). *الاغانی*، اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۳. امیر علی (۱۳۶۶ش). *تاریخ عرب و اسلام*، سوم، تهران: ترجمه فخر داعی گیلانی.
۲۴. — (۱۳۷۰ش). *تاریخ سیاسی و اجتماعی اسلام*، ترجمه ایرج رزاقی و محمد مهدی حیدرپور، مشهد: موسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
۲۵. مجلسی، محمدباقر (۱۴۱۳ق). *بحارالانوار*، بیروت، داراحیاءالتراث العربی.
۲۶. بخاری، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم جعفی (۱۴۰۱ق/۱۹۸۱م). *صحیح البخاری*، افسست دراستانبول: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
۲۷. بکری اندلسی، ابو عبید عبدالله بن عبدالعزیز (۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م). *معجم ما استعجم من اسماء البلاد و المواضع*، دوم، بیروت: عالم الکتب.
۲۸. بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر (۱۳۹۴ق/۱۹۷۴م). *انساب الاشراف*، تحقیق محمد باقر محمودی، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۲۹. بلعمی، ابوعلی (۱۳۷۸ش). *تاریخ نامه طبری*، تحقیق محمد روشن، دوم، تهران: سروش.
۳۰. بیضون، ابراهیم (۱۴۰۳ق). *الحجاز و الدوله الاسلامیه*، بیروت: المؤسسه الجامعیه للدراسات و النشر و التوزیع.
۳۱. بیهقی، ابو بکر احمد بن الحسین (۱۴۰۵ق/۱۹۸۵م). *دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشریعة*، تحقیق عبدالمعطی قلجی، اول، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۳۲. ثقفی کوفی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد (۱۳۷۳ش). *الغارات و شرح حال اعلام آن*، ترجمه عزیز الله عطاردی، تهران: انتشارات عطارد.
۳۳. جاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر (۱۴۲۳ق). *الرسائل السیاسیه*، دوم، بیروت: دار و مکتبه هلال.
۳۴. جرجی زیدان، (۱۳۷۲ش). *تاریخ تمدن اسلام*، ترجمه علی جواهرکلام، دوم، تهران: انتشارات امیرکبیر.

۳۵. جعفری، سیدحسین محمد(۱۳۶۶ش). *تشیع در مسیر تاریخ*، ترجمه دکتر سید محمد تقی آیت اللهی، تهران: چاپ چهارم، دفتر فرهنگ نشر اسلامی.
۳۶. جلوب، جون باجوت(۱۹۶۶م). *امپراطوری العرب*، تحقیق تقریب خیری حماد، اول، بیروت: دار الكتاب العربی.
۳۷. حلبی(۱۴۰۰ق). *السيرة الحلیه فی سيرة الامین المؤمن*، بیروت: دارالمعرفه.
۳۸. حمیری، محمد بن عبدالمنعم(۱۹۸۴م). *الروض المعطار فی خبر الاقطار*، دوم، بیروت: مکتبه لبنان،
۳۹. خضری، سید احمد رضا (زیر نظر)(۱۳۸۶ش). *تاریخ تشیع*، سوم، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت) و قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۴۰. خلیفه، ابن خیاط عصفری(۱۴۱۴ق/۱۹۹۳م). *تاریخ خلیفه*، تحقیق سهیل زکار، بیروت: دارالفکر.
۴۱. دارمی، عبدالله بن بهرام(۱۳۴۹ق). *سنن دارمی*، دمشق: مطبعة الاعتدال.
۴۲. دیاربکری، شیخ حسین(بی تا). *تاریخ الخمیس فی احوال انفس النفیس*، بیروت: دارالصادر.
۴۳. دینوری، احمد بن داود(۱۹۶۰م). *الاخبار الطوال*، تحقیق عبد المنعم عامر، اول، قاهره: دار احیاء الکتب العربی.
۴۴. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان(۱۴۰۷ق/۱۹۸۷م). *تاریخ الاسلام*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، اول، بیروت: دار الکتب العربی.
۴۵. رازی، ابومحمد عبدالرحمن بن ابی حاتم(۱۳۷۱ق/۱۹۵۲م) *الجرح و التعديل*، اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۴۶. زرگری نژاد، غلامحسین(۱۳۸۱ش). *تاریخ تحلیلی اسلام*، اول، قم: انجمن معارف اسلامی ایران.
۴۷. سبط بن جوزی، شمس الدین ابوالمظفر(۱۴۱۸ق). *تذکره الخواص*، قم: منشورات الشریف الرضی.
۴۸. شهیدی، سید جعفر(۱۳۵۹ش). *قیام حسین علیه السلام*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۴۹. طبری، ابو جعفر محمد بن جریر(۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م). *تاریخ الطبری*، چهارم، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۵۰. _____(۱۳۷۵ش). *تاریخ الطبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، پنجم، تهران: اساطیر.
۵۱. عسکری، سید مرتضی(۱۴۱۰ق/۱۹۹۰م). *معالم المدرستین*، بیروت: مؤسسه النعمان للطباعة و النشر.
۵۲. العش، یوسف(۲۰۰۵م). *الدولة الامویة*، پانزدهم، دمشق: دارالفکر.
۵۳. قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود(۱۳۷۳ش). *آثار البلاد و أخبار العباد*، اول، تهران: امیرکبیر.

۵۴. قلقشندی، احمد بن عبدالله (بی تا). *مآثر الانافه فی معالم الخلافه*، تحقیق عبدالستار احمد فرج، بیروت: عالم الکتب.
۵۵. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین بن علی (۱۴۰۹ق). *مروج الذهب و معادن الجواهر*، تحقیق اسعد داغر، دوم، قم: دارالهجره.
۵۶. _____ (۱۳۷۴ش). *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، پنجم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۵۷. مقدسی، مطهر بن طاهر (بی تا). *البدء و التاريخ*، بور سعید، بیروت: مکتبه الثقافه الدينيه.
۵۸. _____ (۱۳۷۴ش). *آفرینش و تاریخ*، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، اول، تهران: آگه.
۵۹. مقریزی، نقی الدین احمد بن علی (۱۳۷۰ش/۱۴۱۲ق). *النزاع و التخاصم فی ما بین بنی امیه و بنی هاشم*، قم: انتشارات شریف رضی.
۶۰. نویری، شهاب الدین احمد بن عبدالوهاب (۱۴۲۳ق). *نهاية الارب فی فنون الادب*، اول، قاهره: دارالکتب و الوثائق القومیه.
۶۱. الهیثمی، نورالدین (۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م). *علی بن ابی بکر*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۶۲. واسعی، سید علی رضا (۱۳۹۱ش). *واقعه حره رویارویی ارزش های دینی و سنت های جاهلی*، اول، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۶۳. یاقوت حموی، ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله (۱۳۹۷ق/۱۹۷۷م). *معجم البلدان*، بیروت: دار صادر.
۶۴. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن واضح (۱۳۷۱ش). ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ششم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۶۵. _____ (بی تا). *تاریخ یعقوبی*، بیروت: دار صادر.